

فلسفه، معنای وجود و زندگی با رویکرد صدراپی

سیمین اسفندیاری^۱

استادیار دانشگاه رازی

چکیده

اصولاً انسان در جستجوی حقیقت و معناست و نمی‌توان او را از جستجوی معنا در زندگی منع کرد. انسان در زندگی خود در می‌یابد که باید بر اساس هدف مشخصی زندگی کند و نفی غایتمندی و هدف در زندگی باعث می‌شود با حقیقت هستی و وجود که منشأ معناست، بیگانه شده و میان معنا و زندگی شکاف عمیقی به وجود آید. بی‌معنایی زندگی البته با احساس تهی بودن و پوچی در زندگی همراه است که چنین احساسی به عنوان چالش معنای زندگی بشر امروزی مطرح است که خود ناشی از فقدان شناخت درست انسان از خویش و نداشتن فلسفه‌ای صحیح در زندگی است. برای همین، بحث از نقش فلسفه در زندگی یکی مباحثی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. در حقیقت معنای زندگی امری اصیل، موجود و محقق است که انسان می‌تواند با درک و فهم جایگاه وجودی خود، آن را کشف کند. بنابراین داشتن سیری عقلانی، و به تعبیر دیگر، داشتن فلسفه برای زندگی ضروری است و انسان باید بتواند نسبت انسانی خود را با هستی به نحو عقلی و فلسفی بیابد و عقلانیت را در زندگی ملاک کار خود قرار دهد، که این خود نوعی فلسفی زندگی کردن است.

^۱. si.esfandiari@razi.ac.ir

در این مقاله سعی بر این است با توجه به نقش فلسفه در زندگی، به فلسفه وجودی انسان به عنوان موجودی که به زندگی معنا می بخشد، پرداخته شود؛ چون هرچه به فلسفه وجودی انسان پی برده شود، معنای زندگی او تجلی بیشتری پیدا خواهد کرد و چون در حکمت متعالیه، وجود همواره اصل و مبنا برای تبیین نظام آفرینش و از جمله انسان است، به تبیین رابطه فلسفه با زندگی انسان با توجه به وجود بر مبنای فلسفه صدرایی پرداخته می شود.

کلید واژه‌ها: انسان، زندگی، فلسفه، سعه وجودی، حکمت متعالیه.

۱. فلسفه و اهمیت آن در زندگی

فلسفه یک پرسش است و زمانی که روحیه پرسش‌گری در انسان وجود داشته باشد، فلسفه ظهور می کند. فلسفه عبارت است از شناخت و درک کل هستی آن چنان که هست؛ زیرا چشم‌انداز فلسفه وسیع‌تر و افق آن بسیار بالاتر و دورتر از علوم دیگر است. پرسش فلسفی زمانی رخ می‌دهد که از امور عادی و متعارف فراتر رویم. وقتی اشیاء و امور در اطراف ما زیاد حضور داشته باشد و با آن انس گرفته باشیم، جزو عادت شده؛ لذا سؤال درباره چیستی و مبادی آن مطرح نخواهد شد و همین امور روزمره و عادت سبب می‌شود که آدمی بدون تأمل و آگاهی همواره نسبت به عالم منفعل و تحت تأثیر دیگران باشد. بنابراین همه انسانها با تفکر فلسفی انس پیدا نمی کنند؛ چون این نوع تفکر کار دشواری است، انسان باید به عمق و ژرفا و باطن برود و از عادات، کثرات و امور پیش پا افتاده فراتر رود. اصلاً فلسفه یعنی ترک عادت. فلسفه نگاه دوباره به زندگی است. دونوع نگاه به زندگی وجود دارد: یکی نگاه ابتدایی و سطحی؛ که با این نگاه انسان براساس عادات و مشهورات و مسلمات زندگی می کند. اما نوع دوم نگاه به زندگی و حیات، نگاه عاقلانه و فیلسوفانه است. این نوع نگاه، نگاه دوباره است. نگاه دوم همان است که به آن معقول ثانی گفته می شود. با نگاه اول وجود را می بینیم؛ اما با نگاه دوم وجود را می‌فهمیم که با فهم وجود، هرچه بیشتر می‌توان به درک نوع وجود تعلق خود و نسبت خویش با مبدأ وجود و در نتیجه به درک جایگاه وجودی و معنای زندگی خویش پی برد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۲: ۱۹).

فلسفه یک دعوت عام به تفکر است؛ زیرا جوهره اصلی آن تفکر است. سقراط دلیل توجه خود را به فلسفه چنین یاد کرده است: زندگی بدون تفکر و تأمل، زندگی نیست و ارزش ندارد. تفکر یا فکر در تعریف فلسفی خود عبارتست از یک حرکت باطنی در روح و ذهن انسان از سؤال به جواب؛ و به معنای واقعی و درست آن انسان را به شناخت عقلانی و صحیح جهان نائل کرده و باعث می‌شود به درک اصول و قوانینی برای بهتر زیستن دست یابد که او را به زندگی مطلوب برساند. فلسفه و اندیشیدن برای انسان علامت یک حرکت معنوی در او است و می‌دانیم که حرکت یکی از نشانه‌های حیات است؛ یعنی همانطور که حرکت بدنی حیات حیوانی را نشان می‌دهد، تفکر و حرکت معنوی هم نشانه حیات و زنده بودن انسانی انسان است. بنابراین افرادی که اهل تفکر صحیح در زندگی و برای زندگی نیستند، حیات انسانی ندارند.

از آنجا که ویژگی ممتاز انسان از سایر موجودات نیروی تفکر و تعقل اوست، فلسفه و زندگی می‌توانند تعاملی دو جانبه داشته باشند. انسان در زندگی خود درمی‌یابد که باید براساس هدف مشخصی زندگی کند. زندگی او برخلاف سایر موجودات، که تابع غریزه و یکنواخت است، با اندیشه و چگونگی اندیشه او شکل می‌گیرد که براساس نوع نگرش و اندیشه آنها متفاوت خواهد بود. با نفی هدف و غایت‌مندی، انسان با حقیقت هستی و وجود، که منشأ معناست بیگانه شده و میان معنا و زندگی شکاف عمیقی بوجود می‌آید که اغلب این احساس بی‌معنا بودن در زندگی با احساس تهی بودن و خلاء وجودی به عنوان مهمترین بحران انسان معاصر همراه است. پس مهم این است که انسان با نگاهی فیلسوفانه در این عالم زندگی کند؛ زیرا فیلسوف کاری جز جستجوی معنای هستی و شناخت موجودات ندارد. فلسفه صدراپی که در پی تبیین حقیقت وجودی انسان و درک عمیق و بی‌واسطه رابطه وجودی او با مبدأ هستی بوده، در میان فلسفه‌های دیگر بر این مهم پیشتاز است.

۲. فلسفه و شناخت معنای وجود

انسان برای درک کامل معنای زندگی خود باید به جایگاه و موقعیت وجودی خویش در عالم پی ببرد؛ و چون شناخت انسان پایه و اصل شناخت است، رسیدن به معنای زندگی تنها از راه شناخت حقیقت انسان ممکن خواهد بود. اینجاست که علم و آگاهی به موقعیت و مرتبه وجودی خود به عنوان مقام

انسانی در بین سایر موجودات، مستلزم داشتن فلسفه‌ای جامع است؛ فلسفه‌ایی که به طرح پرسش‌های بنیادی و تلاش برای دستیابی به پاسخ آنها به نحو منطقی و عقلی بپردازد؛ زیرا فلسفه تلاش عقلی بشر برای یافتن حقیقت هستی است. از آنجا که حکمت و فلسفه همان راز و رمز زندگی و به منزله آب حیات است، در نظام آفرینش، انسان تنها موجودی است که ساحت وجودی‌اش در اثر مواجهه با راز گشوده و گسترده می‌شود. اینجاست که ملاصدرا در تعریف فلسفه به غرض آن می‌نویسد: غرض فلسفه اطلاع و آگاهی بر حقایق اشیاء است به اندازه وسع انسانی. اشیاء موجود یا وجودشان به اختیار و فعل ما نیست یا وجودشان به اختیار و فعل ما بستگی دارد. معرفت نسبت به امور دسته اول حکمت نظری و معرفت نسبت به امور دسته دوم حکمت عملی نام دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۶). از این رو فلسفه یا حکمت در بخش نظری عبارتست از شناخت جهان از راه تفکر و استدلال عقلانی و منطقی و شناختن نیک و بد و زشت و زیبایی آن و بطور کلی رسیدن به یک نگرش جامع و حقیقی از حقایق جهان هستی، و در بخش حکمت عملی عبارت است از تنظیم رفتار در زندگی خود در طول عمر برابر نیک و بد و صلاح و فساد و زشت و زیبای جهان، همان جهانی که بصورت علم درآمده و فیلسوف به آن عقیده و ایمان دارد. بدین‌سان فلسفه یا حکمت هم یک علم نظری است و هم حکمت عملی، یعنی یک روش راهنمای زندگی صحیح. البته ملاصدرا ضمن اینکه حکمت نظری و عملی را ملازم یکدیگر می‌داند، معتقد است اگر نظر نبود عمل هم معنایی نداشت. عمل وقتی عمل است که پشتوانه نظری داشته باشد (دینانی، ۱۳۸۷: ۳۵). بنابراین یک حکیم همواره سعی می‌کند با عقل خود، نیک و صلاح و زیبا را انتخاب کند و از بدی و فساد و زشتی دوری نماید و به عبارتی دیگر سعی می‌کند که علم و نظریه مورد قبول خود را، که به محک عقل آزموده است، پیاده کند و بصورت عمل درآورد. برای همین در فلسفه صدرایی حکمت و فلسفه است که باعث درک وجود و در نتیجه زندگی سعادت‌مند، با معنا و غایت‌مند می‌شود. او می‌نویسد: «أن راس السعادت رئیس الحسنات هو اكتساب الحكمة الحقه» (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۵).

۳. امکان فقری و جایگاه وجودی انسان

بنابر اصولی چون اصالت وجود، وحدت وجود، تشکیک وجودِ صدرایی، خداوند، انسان و جهان در اصل وجود یگانه‌اند و تمایزشان بر حسب شدت و ضعف و تقدم و تأخر و جایگاه و مرتبه وجودی‌شان است. همچنین براساس این اصول، حقیقت وجودی انسان به نحوی تبیین می‌شود که با دیگر موجودات طبیعی تفاوتی مبنایی و اساسی دارد. انسان تنها موجودی است که مانند حقیقت وجود امری ذی مراتب است و می‌تواند با قوا و استعدادها و ویژگی اختیار و انتخاب خود، همواره از حدود وجودی خویش فراتر رود. پس وجود موجودات دارای مراتب هستند که بالاترین مرتبه هستی مبدأ وجود است، سایر موجودات که ممکن الوجودند و در حد ذاتشان ناقص‌اند، نسبت به مبدأ حقیقی خود، یعنی خداوند، امکان فقری دارند؛ یعنی عین فقر و نیاز به وجود خداوند هستند. ملاصدرا در *التعلیقات* فقر و تعلق به غیر را مقوم ممکنات، و استغنائی از غیر را مقوم واجب دانسته است. او می‌گوید: «الوجود المستفاد من الغير كونه متعلقاً بالغير هو مقوم له، كما أن الاستغناء عن الغير مقوم لواجب بذاته؛ و المقوم للشيء لا يجوز أن يفارقه، إذ هو ذاتي له» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، الف، ج ۱: ۵۴). از این رو انسان موجودی سراسر نیاز است و هویتی جز تعلق به باری تعالی ندارد. این تعلق در متن وجود و عمق جانش نهفته است و فهم این تعلق و ارتباط به عنوان یک حقیقت نقش بسزایی در شناخت حقیقت انسان و تأثیر اساسی در معنا بخشیدن به زندگی و احیاناً رفع خلاء زندگی او دارد.

انسان با قبول امکان فقری هرچه بیشتر به جایگاه خود در عالم و در نتیجه معنا و هدف زندگی خویش پی‌می‌برد؛ زیرا هم‌چنان که امکان فقری متفرع و از اوصاف اصالت وجود است، معنای زندگی نیز از اوصاف وجود خاص انسان است. لذا معنای زندگی بشر را تنها می‌توان در نسبت او به عنوان معلول با وجود حقیقی به عنوان علت جستجو نمود و چون حقیقت وجود در اندیشه صدرالمتألهین چیزی جز خدای متعال نیست، پس معنای زندگی بشر را صرفاً می‌توان بر مبنای نسبت وجودی او با خداوند جستجو کرد (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۹۶). بنابراین با فلسفه صدرایی است که می‌توان هرچه بیشتر به درک و دریافت حقیقت انسان رسید که منظور از این حقیقت، چگونگی ربط و تعلق وجودی انسان با مبدأ هستی است.

۴. حرکت جوهری و هدف زندگی

اصل حرکت جوهری به عنوان یکی دیگر از اصول اساسی حکمت متعالیه، بیانگر این است که تمام پدیده‌های هستی متحرک بوده و با غایت‌مندی به سمت کمال خویش در حرکت هستند و در این میان انسان نیز به سمت قرب الهی در حرکت است. خدای سبحان مقصد و مقصود عظمای همه موجودات است (ملاصدرا، ۱۳۶۲: ۲۲۱). انسان براساس تکامل جوهری، انواعی را پشت‌سر می‌گذارد؛ چنانکه ملاصدرا می‌گوید: «اکثر علما و جمهور فلاسفه چنان تصور کرده‌اند که جوهر آدمی در تمام عمر یکی است بی تفاوت. این نزد ارباب بصیرت صحیح نیست. ای بسا آدمیان که به نفس حیوانی زنده‌اند و هنوز به مقام دل نرسیده‌اند چه جای مقام روح و مافوق آن از اسفل سافلین تا اعلی علیین درجات و مقامات افراد بشر می‌باشد» (ملاصدرا، ۱۳۷۶: ۲۷). انسان صدرا می‌تواند ضمن زندگی مادی خویش در مراتب و اعماق سپهر عالم مجردات سیر کند؛ زیرا روح او در جریان کمال سوار بر بدنی است که قبلاً استعداد انکشاف روح را در خود داشته است و بعد از ظهور روح می‌تواند به درجه ای خاص از وجود برسد که در خود نیازی به بدن نبیند و به زندگی اصیل و نشاط حقیقی خود برسد. به عبارت دیگر، نفس انسانی از عالم ماده و جسمانیت حرکت خود را آغاز می‌کند، پا به عالم تجرد می‌گذارد و در مراحل بعد می‌تواند به سمت عالم عقول صعود کند در مراتب بالای هستی، وجود عین تعقل و تعقل عین وجود می‌گردد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۸۶). در حقیقت با مشاهده حقایق، استعداد عقل نظری نفس انسان به فعلیت می‌رسد و این شأن و منزلت انسان است که نسبت به همه حقایق وجودی، عالم گردد و تنها موجودی است که می‌تواند مضاهی و مشابه عالم عینی گردد. در عبارتی از ملاصدرا آمده است که: «إن الحكماء الإلهيين قد أثبتوا للطبائع حركة جبلية إلى غايات ذاتية كما مر غير مرة و أثبتوا لكل ناقص ميلا أو شوقا غريزيا إلى كماله و كل ناقص إذا وصل إلى كماله أو بلغ إلى إنيته اتحد به و صار وجوده وجودا آخر و هذه الحركة الجبلية في طبيعة هذا النوع الإنساني إلى جانب القدس معلوم مشاهد لصاحب البصيرة فإذا بلغت النفس في استكمالاتها و توجهاتها إلى مقام العقل و تحولت عقلا محضا اتحدت بالعقل الفعال و صارت عقلا فعلا بل ما كانت عقلا منفلا أي نفسا و خيالا فزال عن المادة و سلبت عنها القوة و الإمكان و صارت باقية ببقاء الله سبحانه» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ۳۹۶-۳۹۵). [بنابراین هنگامی که نفس در مسیر ارتقاء و استكمال به مقام و

مرتبه عقلانی رسید و وجود تعلق او به وجود عقلی تجردی مبدل گردید، با عقل فعال متحد می‌گردد و همین نفس که قبل از اتصال و اتحاد به عقل فعال، عقل منفعل و نفس حیوانی و خیالی بود، اکنون موجودی در غایت لطف و صفا و تجرد، و نظیر عقل فعال گردیده که بدون استعانت به ماده و آلات جسمانی قادر بر هر نوع ادراک و تحریکی است؛ در این حال نیازی به ماده و آلات جسمانی ندارد و آنچه که پیش از نیل بدین مقام و مرتبه در وی بالقوه به شکل امکان و استعداد، موجود بود، اینک به فعلیت تام مبدل گردیده و مانند عقول و سکان حریم قدس و تجرد و لاهوتیان به جوار الوهیت پیوسته و باقی به بقای خداست.]

بنابراین در نظام فکری ملاصدرا نفس در طول حرکت جوهری و اشتدادی خود مراتب شدیدتری از وجود را بدست می‌آورد تا به مرتبه تجرد تام عقلی برسد و در این خصوص می‌گوید: «إذا بلغت النفس فی استکمالاتها و توجّهاتها الی مقام العقل و تحولت عقلاً محضاً، اتحدت بالعقل الفعال و صارت عقلاً فعالاً» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ب، ج ۸: ۴۵۲). پس، گرایش و حرکت به سوی نامتناهی و کمال‌طلبی ویژگی خاص انسان است که او را از سایر موجودات ممتاز می‌کند. اما آن چیزی که باعث می‌شود انسان رو به سوی نامتناهی داشته باشد، به نحوه وجودی انسان در فلسفه ملاصدرا مربوط است. ملاصدرا معیار زندگی مطلوب و هدفمند را در حرکت به سوی امر متعالی می‌داند؛ زیرا غایت نهایی همه موجودات هستی، از جمله انسان، ذات متعال خداوند است که هم مبدأ وجود و هم غایت آن است (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۴۱۰). بدین سان از آنجایی که رسیدن به نتیجه و سرانجامی که پس از تحقق حرکت حاصل می‌شود، هدف فلسفی است که از اصل حرکت جوهری صدرایی برمی‌آید، می‌توان به نسبت حرکت جوهری با هدف و غایت زندگی و در نتیجه معنای زندگی پی برد.

۵. سعه وجودی و معنای زندگی

انسان در تلاش برای تبیین پرسش از معنای زندگی است، پرسشی که خاص وجود انسانی اوست؛ برای همین همواره در جستجوی واقعیت و معناست و نمی‌توان او را از جستجوی معنا در زندگی منصرف کرد؛ زیرا بحث از معنای زندگی ناشی از اشتیاق و گرایش انسان به حل راز هستی و چرایی وجود است. البته معنای زندگی امری تکوینی است؛ یعنی معنای زندگی اصیل و موجود و محقق است

که انسان می‌تواند با درک و فهم جایگاه وجودی خود، آن را کشف کند. به عبارت دیگر انسان با تفکر عقلانی و ژرف اندیشی می‌تواند به معنای زندگی دست یابد. واقعیت این است که ملاصدرا فلسفه را صیوروت انسان دانسته است، گویی فلسفه با پدید آمدن انسان آغاز می‌شود؛ یعنی انسان همان لحظه که خود را در مرتبه طبیعت و در وحدت با طبیعت بازمی‌یابد، فیلسوف می‌شود و فلسفه بوجود می‌آید. زیرا معرفت و شناخت حقایق، جریان صیوروت وجود است یعنی انسان هنگامی که به بالاترین مرحله عقل می‌رسد، موقعیت‌های عقلانی جدیدی از وجود و تحول در مراتب آن را بدست می‌آورد. برای همین ملاصدرا تکامل عقلی را وظیفه فلسفه می‌داند و می‌گوید: «اعلم أن الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقایق الموجودات علی ماهی علیها و الحكم بوجودها تحقیقاً بالبراهین لاخذاً بالظن و التقليد بقدر وسع الانسانی» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ب، ج ۱: ۲۳). براساس این تعریف فلسفه معرفتی است که غایت آن کامل شدن نفس انسانی است و این کمال با معرفت یافتن به حقایق اشیا آن‌گونه که هستند، میسر می‌شود. پس فلسفه چیزی جز شناخت حقیقت موجود نیست. لذا آنچه به عنوان معنای زندگی فهم و ادراک می‌شود، با وجود مدرک متحد می‌گردد و در سراسر وجودی او جاری است و بدین سان نفس بواسطه علم و آگاهی سعه وجودی می‌یابد. ملاصدرا شناخت معنای وجود را برای رسیدن به زندگی مطلوب مطرح می‌کند که جهل به مسئله وجود، جهل به هدف و معنای زندگی و در نتیجه سبب خلاء وجودی می‌شود. انسانی که دچار چنین خلائی می‌شود، نمی‌داند که باید چه کند و چه مسیری را پیش گیرد تا زندگی خود را با معنا و مفهوم سازد (فرانکل، ۱۳۹۰: ۱۱۲). بنابراین فقط با التفات و توجه به وجود و هستی می‌توان نسبت انسان را با هستی به منزله خود واقعی او کشف کرد.

در فلسفه ملاصدرا حیات و زندگی از صفات کمالیه موجود بماهو موجود است. حیات و وجود ملازم یکدیگرند؛ یعنی هر جا پای وجود در میان باشد، حیات و زندگی نیز ظهور دارد. در جلد ششم از اسفار نیز تصریح می‌کنند که حیات هر موجود زنده‌ای همان نحوه وجودش است و البته موجودات زنده دو گونه‌اند یکی اجسام حی و دیگر موجودات غیرجسمانی. ایشان در همان جا حیات را از صفات کمالیه می‌دانند و اینکه حیات از کمالات موجود بما هو موجود است. ملاصدرا همچنین حیات انسان را با علم و قدرت متفاوت می‌داند. در واقع حیات مبدأ و مصدر علم و قدرت است و قوه ادراک و قوه فعل

به منزله ابزار حیات می‌باشند. ادراک و فعل دو اثر از دو قوه متفاوت هستند و هر چقدر ادراک و فعل در موجودی قوی‌تر باشد به زنده بودن سزاوارتر است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶: ۴۱۸-۴۱۲).

پس حیات نحوه‌ای از وجود است که همچون وجود امری تشکیکی و ذو مراتب است و از پایین‌ترین مرتبه تا بالاترین مرتبه جاری و ساری است که در هر مرتبه ظهور و بروزی متفاوت دارد. این تشکیکی بودن حیات در نزد ملاصدرا به خوبی مشهود است. از نظر او اولین مرتبه از حیات، تغذیه، نمو و تولید مثل است؛ مرتبه بعد، حس و حرکت و مرتبه سوم علم و تمییز است. هریک از این انواع حیات، صورتی کمالی دارد که به واسطه آن صورت آثار حیات بر ماده افاضه شده و قوایی نیز به خدمت آن گمارده می‌شود. این صورت که همان نفس است در مرتبه پایین نفس نباتی است، در مرتبه بعد نفس حیوانی و در آخرین مرتبه نفس ناطقه است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸: ۵). بنابراین نفس ناطقه که از حیات انسانی برخوردار است، از دو مرتبه پایین‌تر از خودش نیز برخوردار است. ملاصدرا می‌گوید: «واعلم ان حیاة کل حی انما هی نحو وجوده، اذ الحیاة هی کون الشیء بحیث تصدر عنه الافعال الصادره عن الاحیاء من آثار العلم و القدره» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶: ۴۳۵). بدان که حیات هر موجود زنده و حی، همان نحوه وجود هستی اوست. زیرا حیات عبارت است از اینکه موجود به گونه‌ایی باشد که افعالی که نمایانگر آگاهی و توانایی است از او صادر شود. پس حرکت تکاملی آفریده‌ها در گرو زنده بودن آنهاست.

در بیان وجودی انسان بنابر فلسفه صدرایی تمام مراتب وجود در وجود آدمی جمع است؛ زیرا در جهان هر موجودی یک حد معین وجودی دارد، ولی انسان دربردارنده تمام حدود عالم هستی است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۴: ۳۹۱). زندگی انسان از دیدگاه ملاصدرا ساحت‌های متفاوتی دارد: زندگی حیوانی و زندگی انسانی؛ به عبارتی حیات حسی و حیات طیبیه عقلی دو ساحت عمده زندگی بشری از منظر صدرایی است. زندگی انسانی از آن جهت که انسان است، زندگی و حیات علمی، نطقی و اخروی است، و زندگی حسی از آن حیوان یا انسان بماهو حیوان است. البته زندگی انسانی و حیات عقلی دارای مراتب است؛ به این معنا که هرچه یقین و گشودگی انسان فزونی گیرد، حیات او به حسب قوت و استقرار ازدیاد می‌یابد (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۶: ۳۸۶). بنابراین زندگی مرتبه‌ایی عمیق‌تر از

مرتب‌ه حسی و مادی دارد و انسان می‌تواند به مرتبه ماورای این زندگی حسی و مادی دست یابد که در آن صورت می‌تواند به غایت زندگی که درک معنای جاودانگی است، نائل شود.

ملاصدرا با حرکت و سیر تکامل نفس از مراتب طبیعی، نباتی، حیوانی، و انسانی و فراتر از آن معاد و قیامت را نیز برای روح انسان محقق می‌سازد که خود یکی از عواملی است که به زندگی معنا و هدف می‌بخشد و این امر میسر نمی‌شود جز با شناخت وجود و با فلسفه یا حکمت است که می‌توان به شناخت وجود رسید و در نتیجه باطن و حقایق عالم هستی را مورد جستجو قرار داد. ملاصدرا می‌گوید: فلسفه استکمال نفس انسانی است به وسیله شناخت حقایق موجودات آن‌گونه که هستند؛ و به تعبیری فلسفه عبارت است از نظم بخشیدن به هستی، یک نظم عقلانی به قدر توان بشری تا تشبیه به باری حاصل شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۰). همچنین او غایت فلسفه را استکمال انسان از جهت عقل نظری و عملی می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۰). بطور کلی انسان فلسفه ملاصدرا، که هستی و مراتب آن چیزی جز حق تعالی و جلوه‌های مختلف او نیست، در میان جلوه‌های گوناگون خداوند مقامی بی‌نظیر دارد و چنین انسانی، که آینه وجود و جلوه حق است، جستجوی معنا برای او امری حیاتی است و اگر نتواند به معنا دست یابد و برای خود هدفی داشته باشد، به موجودی تهی، بی‌خاصیت، بی‌مسئولیت و ناچیز تبدیل شده که مرگ را به زندگی بی‌معنا ترجیح می‌دهد. این‌جاست که وجود در فلسفه صدرایی در تبیین نظام آفرینش و از جمله انسان تفسیر ویژه خود را می‌یابد؛ بطوری که وجود و مراتب تشکیکی آن از پایین‌ترین تا عالیترین مراتب هستی را دربرمی‌گیرد و معرفت به خود را طریق سلوک انسان به کمال می‌داند، و می‌گوید: معرفه النفس ذاتاً و فعلاً مرقاه المعرفه الرب ذاتاً و فعلاً؛ فمن عرف النفس إنها الجوهر العاقل المتوهم المتخیل الحساس المتحرک الشام الذائق الامس النامی، امکنه ان یرتقی الی معرفه أن لامؤثر فی الوجود الا الله (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸: ۲۶۵).

بنابراین فلسفه و حکمت صدرایی زمینه معرفتی را فراهم می‌کند که باعث می‌شود انسان با توجه عمیق به خداوند به مثابه مبدأ تمام حکمت‌ها، تربیت یافته و به سوی غایت نهایی گام بردارد. همچنین نفس انسانی به دلیل تجرّد ذاتی‌اش، همواره دارای درک و فهمی از خود به عنوان هویتی تعلقی دارد که البته درکی تکوینی و وجودی است و زندگی انسان در رابطه با این وجود تبیین می‌شود، رابطه‌ایی که عین تعلق و ارتباط با حقیقت هستی و وجود است که با درک آن رابطه هرچه

بیشتر به معنای زندگی و هدف و غایت آن پی برده می‌شود؛ زیرا تعلق و وابستگی وجود انسان بیانگر این است که در جهانی معنادار و هدفدار زندگی می‌کند؛ جهانی که متعلق و محاط به حق تعالی است. بنابراین زندگی و عالم هستی دارای معنا و هدفمند است.

بعلاوه از آنجا که تمام صفات کمال، نحوه‌ای از وجود و حتی عین وجود است، هرچه وجود قوی‌تر و از شدت بیشتری برخوردار باشد، صفات کمالی نیز بیشتر خواهد بود. و چون وجود مطلق دارای بهجت و آرامش مطلق است، انسانی که بتواند وجود خود را افزایش دهد یعنی سعه وجودی بیابد، بهجت و آرامش او افزون می‌گردد. بنابراین معنای زندگی هر کسی به تناسب وعاء وجودیش قابل گسترش بوده و می‌تواند به بالاترین درجه وجودی صعود کند. به عبارت دیگر هرچه وجود انسان به وجود مطلق نزدیکتر شود، بهره او از وجود مطلق بیشتر است.

۶. سخن پایانی

صدرالمآلهین امتیاز انسان را از دیگر موجودات طبیعی در برخورداری از عقل می‌داند و همین برخورداری از عقل است که انسان را با سؤال از معنا و مفهوم زندگی مواجه می‌کند. کوتاه سخن اینکه بنابر فلسفه صدرایی، بویژه اصالت وجود و تشکیک وجود او می‌توان محور معنای زندگی را وجود انسان دانست که هرچه سعه وجودی انسان بیشتر شود، زندگی معنادارتر می‌شود. به علاوه، سعه وجودی انسان به قرب او به مبدأ وجود بستگی دارد؛ زیرا براساس فقر وجودی در فلسفه ملاصدرا، وجود انسان عین ربط به حق تعالی است. همچنین همین نوع تعلق وجودی انسان که چیزی جز تعلق وابستگی به وجود مطلق و نامتناهی نیست، باعث می‌شود که انسان موجودی کمال طلب باشد. این‌جاست که کمال و کمال‌خواهی یکی از امکانات وجودی انسان است که با به فعلیت رساندن آن، می‌تواند خود واقعی و راستین خویش را کشف کرده و به معنای زندگی دست یابد. لذا حرکت جوهری و شوق به مبدأ، باعث تکامل نفسانی و در نتیجه تشدید وجود انسان و تقرب او به اصل وجود گردیده که البته این امر با معنا و مفهوم زندگی ارتباط مستقیم دارد؛ زیرا از دیدگاه ملاصدرا معناداری زندگی انسان در گرو به فعلیت رسیدن امکان وجودی اوست، که برای رسیدن به این منظور، انسان در میان تمام موجودات زمینی و آسمانی تنها موجودی است که حد ایستایی در

طی مدراج وجودی ندارد. همچنین ملاصدرا استکمال وجودی انسان را در دو بعد نظری و عملی می داند که در بعد نظری زمانی محقق می شود که در تلاش برای شناخت حقایق باشد و در بعد عملی با بدست آوردن فضایل و مکارم اخلاقی از قید تمایلات نفسانی رها گشته و عشق به خدا در وجود او راسخ گردد و در آن صورت انسان می تواند ادعا کند که به معنا و مفهوم زندگی دست یافته است. بنابراین معنای زندگی بر اساس سیر تکاملی نفس جلوه‌ای بدیع و معنایی تازه تر می یابد و از آنجایی که فلسفه باعث فهم حقیقت موجودات شده و با فهم و شناخت حقایق، عقل و نفس ناطقه اش به تکامل می رسد؛ هرچه بیشتر نقش فلسفه صدرایی در تلاش برای این منظور نیز و بطور کلی معنا بخشیدن به زندگی روشن می شود.

منابع

- فرانکل، ویکتور (۱۳۹۰)، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ترجمه احمد صبوری و عباس شمم، انتشارات آشیان.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۷)، «حکمت نظری و عملی»، مجموعه مقالات دهمین همایش ملاصدرا، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۲)، «فلسفه چونان نگاه دوم به زندگی»، مجموعه مقالات هفدهمین همایش ملاصدرا، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملاصدرا (۱۳۸۳) الف، *الاسفار الاربعه*، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملاصدرا (۱۳۸۹)، *مجموعه رسائل فلسفی*، سید محمود یوسف ثانی و حامد ناجی اصفهانی (تصحیح، تحقیق و مقدمه)، انتشارات بنیاد حکمت ملاصدرا.
- ملاصدرا (۱۹۸۱)، *الاسفار الاربعه*، بیروت، دار احیاء العربی.
- ملاصدرا (۱۳۸۳) ب، *اسفار الاربعه*، تصحیح و مقدمه علی اکبر رشاد، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

- ملاحظه در (۱۳۶۲)، المبدأ و المعاد، ترجمه احمد بن اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ملاحظه در (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محمد خواجه‌جو، قم، انتشارات بیدار.
- ملاحظه در (۱۳۷۶)، رساله سه اصل، تصحیح محمد خواجه‌جو، تهران، انتشارات مولی.
- ملاحظه در (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
- ملاحظه در (۱۳۸۲)، شرح و تعلیقه بر الهیات شفاء، نجفقلی حبیبی (تصحیح، تحقیق و مقدمه)، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملاحظه در (۱۳۸۹)، اسرار الآیات و انوار البینات، تصحیح محمدعلی جاودان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.



